

بازپژوهی تعریف بلاغت با رویکرد به واژگان غریب قرآن

مجتبی قربانی همدانی^۱

چکیده

طبق دیدگاه دانشمندان بلاغت، کلام بلیغ مشروط به فصاحت کلمه و کلام است و «غرابت»، یکی از موانع فصاحت کلمه به شمار آمده است. در قرآن کریم واژگانی وجود دارد که در عصر نزول، معنای واضحی برای اهالی حجاز نداشته است که به آنها «غریب القرآن» می‌گویند. مقاله حاضر درصدد است تا تعریف بلاغت را با تمرکز بر بازبینی اشتراط فصاحت در بلاغت و با توجه به الفاظ غریب قرآن به روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای بازپژوهی کند. دانشمندان علم بلاغت، الفاظ غریب را به غریب حسن و غریب وحشی تقسیم کرده و تنها غریب وحشی را محل فصاحت دانسته‌اند. از نظر ایشان واژگان غریب قرآن، از سنخ غریب حسن است که با فصاحت کلمه منافات ندارد. غرابت زمانمند، مکانمند و ساختمند، سه حوزه غریب حسن است. بر اساس دیدگاه برگزیده، کلامی بلیغ است که در حد امکانات زبان، با همه مقتضیات شرایط سخن در یک موقعیت زبانی مطابق باشد. این شرایط عموماً مقتضای فصاحت است، اما فصاحت همه جا شرط بلاغت نیست، بلکه گاهی شرایط، مقتضای استفاده از واژگان غریب است. در این موارد، استفاده از واژه فصیح به بلاغت کلام آسیب می‌رساند. در این دیدگاه، بلاغت کلام تنها یک ملاک دارد و آن، مطابقت با مقتضای شرایط سخن است و فصاحت کلمه و کلام، شرطی در عرض این ملاک نیست.

واژگان کلیدی: فصاحت، بلاغت، مقتضای حال، غریب القرآن، غریب وحشی، غریب حسن.

۱. دانش‌آموخته دکتری فلسفه تطبیقی، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، قم، ایران.

رایانامه: ghorbani2716@gmail.com

مقدمه

در ابتدای کتب بلاغی دو واژه «فصاحت» و «بلاغت» تعریف شده، در تعریف کلام بلیغ گفته می‌شود: کلام فصیحی است که مطابق مقتضای حال باشد. بر پایه این تعریف، فصاحت از شرایط کلام بلیغ است و کلامی که از صافی فصاحت عبور نکرده باشد، بلیغ نیست. در فصاحت کلام نیز فصاحت کلمات شرط شده است و «غرابت» از جمله موارد مخل فصاحت کلمه است؛ به‌طوری‌که اگر کلامی مشتمل بر واژه غریبی باشد، نه فصیح است و نه بلیغ. نبود هریک از شرایط فصاحت کلمه و کلام، موجب اخلال در بلاغت کلام می‌شود؛ زیرا در دیدگاه دانشمندان علم بلاغت، فصاحت مطلقاً در بلاغت شرط است.

«غرابت» کلمه به معنای نامأنوس بودن آن است؛ به‌طوری‌که عموم مخاطبان با آن کلمه و معنایش آشنا نباشند. با این حال در عصر نزول، گاه در آیات قرآن، کلماتی یافت می‌شد که معانی آنها برای اهالی حجاز ناآشنا بود. برخی روایات نیز بر نامفهوم بودن این کلمات برای مردم و حتی بزرگان و مفسران قرآن دلالت دارد. مفسران شناخته‌شده‌ای مانند ابن عباس در طلب معنای این کلمات کوشیده و گاه به ناتوانی خود در یافتن معنای بخشی از این واژگان اعتراف کرده‌اند (سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۳۷۳). این لغات به «غریب القرآن» شهرت یافته و کتبی با این نام از همان قرن اول نگاشته شده است.

لزوم خالی بودن کلام بلیغ از عناصر مخل فصاحت همچون الفاظ غریب، دانشمندان مسلمان را بر آن داشت تا بگویند هیچ واژه غریبی که ناقض فصاحت و در نتیجه بلاغت باشد، در قرآن وجود ندارد. پژوهش حاضر با تمرکز بر اشتراط فصاحت در بلاغت و با توجه به الفاظ غریب قرآن کریم، در پی بازپژوهی تعریف بلاغت است و به روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای به انجام رسیده است. چنان‌که بیان شد، عموم کتب بلاغی به تعریف بلاغت پرداخته‌اند، ولی تمایز پژوهش حاضر با پژوهش‌های پیشین در پاسخی است که به این مسئله داده می‌شود.

در این مقاله، نخست معنای لغوی و اصطلاحی فصاحت و بلاغت را بررسی کرده‌ایم و از آنجاکه بیان معنای اصطلاحی جنبه مقدمی دارد، به تقریر دیدگاه مشهور از دو کتاب جواهر البلاغة و مختصر المعانی بسنده کرده و به منابع دیگر ارجاع نداده‌ایم. پس از آن به معنای غریب القرآن اشاره، و سپس مشکل فصاحت واژگان غریب قرآن را مطرح کرده‌ایم و در نهایت، راه حل دانشمندان علوم بلاغت را ارائه، و پس از آن، دیدگاه برگزیده را بیان کرده‌ایم.

معنای فصاحت و بلاغت

«فَصَاحَةٌ» مصدر «فَصَحَّ» است (ابن منظور، بی تا، ج ۲، ص ۵۴۴) و ماده «ف ص ح» به معنای خلوص شیء از چیزهایی است که آن را آلوده می کند (ابن فارس، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۵۰۶؛ راغب اصفهانی، بی تا، ج ۱، ص ۳۷). این لفظ در اصل درباره شیر خوراکی به کار می رفته و سپس از باب استعاره برای لفظ نیز استعمال شده است (راغب اصفهانی، بی تا، ج ۱، ص ۶۳۷). «فَصَحَّ الرَّجُلُ» یعنی سخن گفتن آن مرد، نیکو شد و در کلامش اشتباه نکرد (جوهری، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۳۹۱). وقتی این لغت در توصیف شخص غیرعرب یا کودکی که تازه زبان باز کرده است استعمال می شود، بدین معناست که او کلامش را صحیح ادا کرد و مرادش از آن کلام دانسته شد (ابن منظور، بی تا، ج ۲، ص ۵۴۴). فصاحت کلام به معنای روشن و واضح و منکشف بودن کلام است (مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴ ق، ج ۴، ص ۱۵۴؛ مصطفوی، ۱۴۳۰ ق، ج ۹، ص ۹۳).

«بَلَاغَةٌ» مصدر «بَلَّغَ» است (فیومی، ۱۴۱۴ ق، ج ۲، ص ۶۱). هر چند «بلوغ» را به «وصول» و رسیدن معنا کرده اند (ابن فارس، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۳۰۱؛ جوهری، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۱۳۱۶)، این دو ماده با یکدیگر تفاوت دارند: بلوغ به معنای رسیدن به حد نهایی و مرتبه پایانی شیء است (راغب اصفهانی، بی تا، ج ۱، ص ۱۴۴؛ ابن منظور، بی تا، ج ۸، ص ۴۱۹؛ مصطفوی، ۱۴۳۰ ق، ج ۱، ص ۳۳۳) و از این رو، رسیدن به منتهای شیء را بیش از وصول نشان می دهد (عسکری، ۱۴۰۰ ق، ص ۵۶). بلوغ متعدی است و به معنای رسیدن فاعل به منتهای شیئی (مفعول) است.

کلمه، کلام و متکلم می توانند به فصاحت متصف شوند (تفتازانی، ۱۳۹۷ ش، صص ۳۷-۳۸). دانشمندان بلاغت برای کلمه و نیز کلام فصیح شرایطی را برشمرده اند که لفظ با دارا بودن آنها به فصاحت متصف می شود. کلمه ای فصیح است که هم تلفظش آسان باشد و هم معنای آن به سادگی فهمیده شود. کلمه برای فصیح بودن باید از این سه مبرا باشد: تنافر حروف، غرابت و مخالفت با قیاس صرفی (تفتازانی، ۱۴۱۶ ق، صص ۱۵-۱۶). فصاحت کلام عبارت است از حسن کلام که با تحقق فصاحت مفردات، صحت نحوی، سهولت در نطق و سهولت در فهم مراد متکلم حاصل می شود. غیر از عوامل مخل فصاحت کلمات، سه عامل دیگر نیز هست که فصاحت کلام را مختل می کند: ضعف تألیف، تنافر کلمات و تعقید (تفتازانی، ۱۴۱۶ ق، ص ۲۰). با توجه به اینکه موضوع این مقاله بررسی کلمات غریب قرآن و ارتباط آن با غرابتی است که فصاحت کلمه را مختل می کند، بحث اصیلی ما درباره غرابت است و سایر موارد به موضوع این مقاله ارتباط چندانی ندارد که از توضیح دادن آنها چشم پوشی می کنیم. فقط بحثی درباره مخالفت با قیاس صرفی ارائه می شود که در ادامه به دلیلی به آن نیازمندیم.

در هر زبانی قواعدی برای ساخت واژگان وجود دارد که دانش صرف عهده‌دار بررسی آن قواعد است و استعمال الفاظ در هر زبان باید مطابق قواعد این دانش باشد. برای نمونه در زبان عربی قوانینی برای ادغام و اعلال و مانند آن وجود دارد که اگر در ساختار کلمه‌ای نادیده گرفته شود، آن کلمه فصیح نخواهد بود؛ مانند «الاجلل» که طبق قوانین صرفی باید دو لام آن در هم ادغام شود، درحالی که در شعر ابی‌النجم: «الحمد لله العلي الأجلل»، جدا استعمال شده که موجب اختلال در فصاحت کلمه است (تفتازانی، ۱۳۹۷ ش، ص ۴۱).

شایان ذکر است که کلمات از حیث مطابقت با قواعد و نیز استعمال، به دو قسم مطرد و شاذ تقسیم می‌شوند (ابن جنی، ۲۰۰۸ م، ج ۱، صص ۱۳۸-۱۴۰؛ سیوطی، بی‌تا، صص ۵۸-۵۹)؛ بنابراین کلمات از این حیث به چهار گروه دسته‌بندی در استعمال مطرد و در قیاس شاذند. استعمال این سه دسته مخل فصاحت نیست. آخرین گروه، کلماتی‌اند که هم در قیاس و هم در استعمال شاذند. کاربرد این گروه اخیر مخل فصاحت است؛ بنابراین کلمه‌ای که ساختارش مخالف قیاس صرفی است، اگر استعمال آن شایع باشد، مخالفتش با قیاس صرفی مخل فصاحت آن نخواهد بود. از باب نمونه در آیه «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ» (سوره مجادله، آیه ۱۹) کلمه «استحوذ» اجوف واوی در باب استفعال است. در این کلمه «ح» ساکن و «و» متحرک است و طبق قاعده صرفی باید حرکت عین الفعل معتل، به ماقبلش منتقل شود که صحیح و ساکن است (استحوذ)، سپس «واو» ساکن ماقبل مفتوح، قلب به «الف» شود (استحاذ)، مانند «استقوم» که بعد از اعلال به «استقام» تبدیل شده است. باین همه عرب‌زبانان به جای «استحاذ» از «استحوذ» استفاده می‌کنند؛ درحالی که در کلمات مشابه دیگر، مانند «استقام»، از کلمه قبل از اعلال استفاده نمی‌شود (ابن منظور، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۸۷)؛ بنابراین کاربرد «استحوذ»، باینکه خلاف قاعده صرفی است، از نظر سماعی مطرد است و ازاین‌رو مخل فصاحت نیست.

خطیب قزوینی در تعریف کلام بلیغ می‌گوید: «کلامی است که هم فصیح است و هم با مقتضای حال مطابقت دارد» (خطیب قزوینی، ۲۰۱۰ م، ص ۲۰). البته پیشینیان قزوینی نیز مطابقت کلام با مقتضای حال را ضروری دانسته‌اند (از باب نمونه ر.ک: جاحظ، ۲۰۰۲ م، ج ۱، ص ۱۳۱؛ جاحظ، ۲۰۰۳ م، ج ۱، ص ۶۴)، ولی ظاهراً تنظیم تعریف بلاغت بر اساس مطابقت کلام با مقتضای حال همراه با فصاحت آن، مدیون قزوینی است (مطلوب، ۲۰۰۰ م، ص ۲۳۶). این تعریف پس از او بین مشهور بلاغیان مقبول افتاد. مراد از حال، امری است که باعث می‌شود متکلم کلامش را با خصوصیتی همراه کند که اگر آن حال نبود، او نیز این خصوصیت را به کلامش نمی‌داد. مانند اینکه مخاطب، معنای مورد نظر گوینده را انکار می‌کند که این انکار، حالی است

که باعث می‌شود متکلم، کلامش را با ادات تأکید همراه کند. اگر مخاطب منکر نمی‌بود، متکلم استفاده از ادات تأکید را لازم نمی‌دید؛ بنابراین منکر بودن مخاطب، حال است و تأکید کلام، مقتضای حال (تفتازانی، ۱۳۹۷ ش، ص ۴۸).

معنای غریب القرآن

برای ماده «غرب» معانی مختلفی گفته شده است (مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴ ق، ج ۲، ص ۲۷۹). البته برخی معانی مختلف را مصادیقی از یک معنای جامع می‌دانند (از باب نمونه ر.ک: مصطفوی، ۱۴۳۰ ق، ج ۷، صص ۲۰۲-۲۰۳). راغب معانی مختلف این ماده را با «بعد» توضیح می‌دهد. برای نمونه می‌گوید که «غرب» به معنای طلا و نقره است، چون از سایر فلزات دور، و در میان آنها بی‌نظیر است. همچنین کلاغ را به این دلیل «غراب» می‌گویند که دور پرواز است (راغب اصفهانی، بی‌تا، صص ۶۰۴-۶۰۵). پس کلام غریب به معنای کلام دور از فهم است (فیومی، ۱۴۱۴ ق، ج ۲، ص ۴۴۴).

برخی روایات بر توقف صحابه در فهم برخی واژگان قرآن دلالت دارد. برای نمونه از ابن عباس نقل شده است که همه قرآن را می‌دانم، غیر از چهار واژه «غسلین»، «حناناً»، «أَوَاه» و «الرقیم» (صنعانی، ۱۴۱۱ ق، ج ۱، ص ۳۳۴). همچنین از برخی دیگر از صحابه از جمله خلیفه اول و دوم نقل شده است که در معنای «أَبَا» در آیه «وَفَاكِهِتُ وَأَبَا» (سوره عبس، آیه ۳۱) توقف کرده‌اند (ابوعبید، بی‌تا، ص ۲۲۷؛ بیهقی، ۱۴۲۱ ق، ج ۲، ص ۴۲۴).

واژه‌های غریب قرآن به همین چند کلمه محدود نمی‌شود و نامفهوم بودن معنای برخی واژگان برای اعراب عصر نزول بر هیچ پژوهشگری پوشیده نیست. معنای واژگان مختلف قرآن به تفصیل از ابن عباس سؤال شده است و او شعر عرب را ملاکی برای فهم معنای واژگان قرآنی می‌دانسته، تاجایی که از او نقل شده است که هرگاه در معنای واژه‌ای از قرآن درماندید، از شعر کمک بگیرید (ابن انباری، ۲۰۱۰ م، ص ۴۱؛ بیهقی، ۱۴۲۱ م، ج ۲، ص ۲۵۸). کتاب مسائل نافع بن ازرق، سؤالات او درباره واژه‌های غریب قرآن است. در این کتاب، نافع معنای حدود دویست واژه را از ابن عباس پرسیده و او نیز در پاسخ‌های خود به ابیاتی از شعر عرب استشهاد کرده است (زرکشی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۳۹۷). این کتاب به‌خوبی نشان می‌دهد که برخی از واژگان استفاده‌شده در قرآن برای عرب آن روزگار غیرواضح و نامأنوس بوده است. پس از کتاب نافع، کتاب‌های دیگری درباره غریب القرآن نگاشته شد؛ تاجایی که این کتاب‌ها به کتب مفردات و قاموس تبدیل شدند.

دیدگاه دانشمندان علوم بلاغی درباره فصاحت و ازگان غریب قرآن

چنان‌که بیان شد، بلاغت کلام به فصاحت کلام و فصاحت مفردات آن مشروط است و غرابت، یکی از عیوبی است که به فصاحت کلمه، و در نتیجه به فصاحت و بلاغت کلام آسیب می‌زند. از سوی دیگر، قرآن در بالاترین سطح از کلام عرب قرار دارد؛ چنان‌که در آیاتی به مبین بودن خود اشاره دارد؛ از جمله:

«وَإِنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (سوره شعراء، آیات ۱۹۲-۱۹۵)؛

«تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ * هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» (سوره نمل، آیات ۲-۱)؛

«وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ» (سوره یس، آیه ۶۹).

قرآن کتابی در اوج فصاحت و بلاغت است و طبق تعریف، همه مفردات آن باید فصیح باشند و این با غریب بودن برخی واژه‌های آن سازگار نیست. این مشکل توجه بسیاری از دانشمندان بلاغت، تفسیر و علوم قرآنی را به خود جلب کرده است و هریک به طریقی کوشیده‌اند که آن را برطرف کنند. در ذیل، پاره‌ای از تلاش‌ها برای حل این مشکل را از نظر می‌گذرانیم و در نهایت راه‌حل برگزیده را ارائه می‌کنیم.

تفتازانی کلمه‌ای را غریب می‌داند که معنایش غیرظاهر و استعمالش نامأنوس باشد. چنین واژه‌ای را «وحشی» نیز می‌نامند (تفتازانی، ۱۳۹۷ش، ص ۴۰). گونه‌ای از این کلمات، واژه‌هایی است که برای فهم معنایشان به ناچار باید در کتب لغت مفصل جست‌وجو کرد؛ مانند «تَکَاكُتُم» و «افرنقعوا» در این سخن که از عیسی بن عمر نحوی نقل شده است: «مَا لَكُمْ تَکَاكُتُمَ عَلَيَّ تَکَاكُكُمَ عَلَيَّ ذِي جَنَّةٍ. اَفَرِنَقَعُوا عَنِّي»؛ «شما را چه شده که دور من جمع شده‌اید همان‌طور که دور جن‌زده‌ای جمع می‌شوید. از دور من پراکنده شوید». گفته شده که بعد از بیان این جملات، برخی از مردم گفتند او را رها کنید، شیطان‌ش با زبان هندی سخن می‌گوید. واکنش اطرافیان عیسی بن عمر نشان می‌دهد که الفاظ او تا چه میزان نامأنوس بوده است. گونه دیگر واژگان غریب و وحشی آن است که فهم آن، به توجیهی بعید نیازمند است؛ مانند «مَسْرَج» در شعر:

ومقلة وحاجبا مزججا وفالحما ومرسنا مسرجا

در این بیت مشخص نیست که مراد شاعر از «مَسْرَج» این است که بینی او شبیه شمشیر سریجی است یا در براق بودن مانند سراج (چراغ) است (تفتازانی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۸).

دسوقی در حاشیه خود بر مختصر المعانی توضیح می‌دهد که غرابت قسم اول در کلمات جامد، مصدرها و کلمات مشتق به اعتبار ماده آن‌ها، و در قسم دوم در مشتقات به اعتبار هیئت

آن‌هاست. وجه انحصار غرابت در این دو قسم نیز این است که غرابت کلمه یا به اعتبار ماده‌اش است یا به اعتبار هیئتش؛ بنابراین گاهی ماده مشتقی غریب نیست، اما استعمال آن ماده در هیئتی خاص، غریب است (دسوقی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۱۶۰). با توجه به عبارت تفتازانی و توضیح دسوقی، برای یافتن معنای کلمات غریب به‌ناچار یا باید کتب لغت مفصل را جست‌وجو کرد یا درباره معنای آنها اندیشید. براین اساس کلمه‌ای غریب است که معنای آن از حیث ماده یا از حیث هیئت، واضح نیست. چنین کلماتی فصیح نیستند.

تفتازانی در ادامه این سخن در کتاب مطول می‌گوید:

«الوحشی قسمان غریب حسن و غریب قبیح فالغریب الحسن هو الذی لا یعاب استعماله علی العرب لآئه لم یکن وحشیا عندهم وذلک مثل شرنیث واثمخر واقمطر وهی فی النظم أحسن منها فی النشر ومنه غریب القرآن والحديث. والغریب القبیح یعاب استعماله مطلقاً ویسمی الوحشی الغلیظ وهو أن یكون مع کونه غریب الإستعمال ثقیلاً علی السمع کرهها علی الذوق ویسمی المتنوع أيضاً (تفتازانی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۸).

برای فهم عبارت تفتازانی کلامی از ابن‌اثیر راه‌گشاست. او الفاظ را سه قسم می‌داند:

۱. الفاظی که از قدیم تا زمان ما استعمال می‌شده‌اند که به آنها وحشی نمی‌گویند.
۲. الفاظی که در قدیم کاربرد داشته‌اند، ولی اکنون استعمال نمی‌شوند. طبیعتاً استعمال این کلمات در گذشته اشکالی نداشته است و در آن زمان وحشی به شمار نمی‌آمده‌اند، ولی اکنون وحشی‌اند. غریب القرآن و غریب الحديث از این قبیل‌اند.
۳. کلماتی که استعمالشان همیشه اشکال داشته است که به آنها وحشی غلیظ می‌گویند (ابن‌اثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱، صص ۱۵۸-۱۶۰).

با توجه به این نکته، برخی شارحان مطول معتقدند که در دیدگاه تفتازانی، «غریب حسن» کلمه‌ای است که در زبان عربی قدیم مأنوس و مستعمل بوده، ولی اکنون متروک شده است. به‌همین دلیل استعمال غریب حسن برای ما نادرست است، درحالی‌که برای گذشتگان بی‌اشکال بوده است (سیالکوتی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۳؛ هاشمی خراسانی، ۱۳۷۰ش، ج ۱، ص ۲۳۵). غریب قبیح برای همه غریب است، اما غریب حسن نسبی است؛ یعنی در برخی زمان‌ها و برای برخی اقوام غریب بوده و در زمانی دیگر برای و برای قومی دیگر غریب نیست (مدرس افغانی، ۱۳۶۲ش، ج ۱، صص ۴۴۹-۴۵۲).

ابن‌اثیر همچنین به این نکته مهم توجه داده که ممکن است استعمال کلمه‌ای در شعر جایز، اما کاربرد همان کلمه در مکاتبات اشکال داشته باشد (ابن‌اثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۶۵). همچنین گونه‌ای از کلمات با شعرهای حماسی و رجزها تناسب دارد و در زمان تهدید به‌کار می‌رود و

گونه‌ای دیگر مناسب غزل‌های عاشقانه و شعرهایی است که برای جلب محبت محبوب یا در فراق او سروده می‌شود. در قرآن کریم نیز این تفاوت واژگانی در آیاتی که در مقام بیان عذاب، قیامت، مرگ و مانند آن است، با آیاتی که بر رحمت و مغفرت دلالت دارد، مشاهده می‌شود. با وجود این تفاوت‌ها، هیچ‌یک از این واژگان، وحشی غلیظ نیست تا موجب سنگینی بر سامعه و کراهت ذوق باشد (ابن اثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۶۸).

به باور ابن اثیر، غریب حسن ممکن است در استعمالی نکوهیده، و در استعمالی دیگر نیکو باشد. از این رو غریب حسن، به اختلاف افراد و زمان‌ها و محل استفاده کلمه، مختلف می‌شود، اما وحشی غلیظ مطلقاً نکوهیده است؛ زیرا قبح کلمه وحشی غلیظ از قبح لفظ و گرانی اش بر سمع و کراهتش نزد ذوق ناشی می‌شود که این موارد در غریب حسن وجود ندارد (ابن اثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۵۸). تفتازانی در کلامی به چند کلمه غریب اشاره، و بیان کرده است که استعمال این الفاظ در شعر، بهتر از استعمالشان در نثر است (تفتازانی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۸). کلام تفتازانی ناظر به نکته‌ای است که ابن اثیر بیان کرده؛ هر چند این نکته را همانند ابن اثیر پرورش نداده است.

با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان گفت لفظ غریب، یا غریب حسن است یا غریب وحشی. غریب وحشی، واژه‌ای است که هم نامأنوس است و هم بر سامعه سنگینی می‌کند، اما غریب حسن که آن نیز واژه‌ای نامأنوس است، بر سه نوع است: غریب زمانمند، غریب مکانمند و غریب ساحتمند. زمانمندی غرابت واژگان غریب به این معناست که کلمه‌ای در زمانی خاص غریب باشد؛ مانند واژگانی که در زمانی متداول بوده‌اند و امروزه استفاده از آنها متروک شده است؛ به‌طوری‌که تشخیص معنای آنها برای کاربران عادی زبان دشوار است. در ابتدای تدوین کتب غریب القرآن، کلمات غریب از دویست واژه‌ای که نافع بن ازرق از ابن عباس پرسیده بود تجاوز نمی‌کرد، ولی بعدها و با گسترش جغرافیای نفوذ اسلام و اختلاط زبان عربی با زبان‌های دیگر، اندک‌اندک تعداد کلمات غریب افزایش یافت.

مکانمندی غرابت به این صورت است که کلمه‌ای در زمان واحد در مکانی استفاده شود، اما در مکانی دیگر استفاده از آن متداول و مأنوس نباشد. با نگاهی به کلماتی که در زبان فارسی افغانستان یا تاجیکستان متداول است اما در ایران رایج نیست، می‌توان مکانمندی غرابت را بیشتر درک کرد. یک راه‌حل برای مشکل فصاحت واژگان غریب قرآن، توجه به همین مکانمندی است؛ به‌ویژه که در زمان نزول قرآن، قبایل مختلفی در عربستان زندگی می‌کرده‌اند که افزون بر واژگان مشترک، گاه از واژگانی بهره می‌برده‌اند که مخصوص همان قبیله بوده و برای قبایل دیگر نامأنوس بوده است. از این رو ممکن است واژه‌ای که برای قبیله‌ای بسیار زیبا و فصیح بوده، برای افراد قبیله دیگر ناآشنا و غریب باشد. در قرآن کریم

گاه از واژگانی استفاده شده که مخصوص بعضی قبایل بوده و برای دیگر قبایل، غریب می‌نموده است. چنین استفاده‌ای از واژگان قبایل مختلف، به یکپارچگی زبان عربی و اتحاد بیشتر آنان کمک کرده است (معرفت، ۱۳۸۸ش، ج ۵، صص ۹۹-۱۰۳).

ساحتمندی غرابت کلمات نیز به این صورت است که کلمه‌ای در ساحتی مانند شعر به کار رود، اما در نثر یا در محاورات عمومی کاربرد نداشته باشد که همین متداول نبودن، باعث می‌شود کلمه برای غیر اهالی شعر، معنای روشنی نداشته باشد و از این رو استعمالش در غیر آن ساحت خاص، قبیح باشد. این مطلب حتی در انواع مختلف شعر مانند غزل عاشقانه و شعر حماسی و غیره نیز وجود دارد (ابن اثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۶۸).

می‌توان تصور کرد که کلمه‌ای از حیث مکان، زمان یا ساحت، غریب باشد و گوش‌خراش هم نباشد که در این صورت، کلمه غریب وحشی نیز نخواهد بود؛ درحالی‌که طبق دیدگاه تفتازانی و ابن اثیر، این‌گونه کلمات گوش‌خراش‌اند و طبع از آنها تنفر دارد. ابن اثیر معتقد است که علت وضوح معنا در الفاظ فصیح، کثرت استعمال و رواج آن در ادبیات روزمره است. کلمه‌ای در میان کاربران زبان رایج می‌شود که از غربال آنان گذشته باشد؛ زیرا گویشوران به دنبال واژگان زیبایی‌مند و واژگان قبیح را استعمال نمی‌کنند؛ بنابراین کلمه قبیح بین مردم رواج نمی‌یابد (ابن اثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۷۵). نکته مهم در کلام ابن اثیر، برقراری علیت بین ظهور و مأنوس بودن و حسن لفظ است. او فصیح را به ظاهر و بین تعریف می‌کند و علت ظهور معنا را مأنوس بودن کلمه می‌داند و علت این الفت و انس زبانی را حسن لفظ قلمداد می‌کند (ابن اثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۷۶). با این بیان کلمه وحشی غلیظ، به دلیل تنفر طبع، از دایره واژگان مأنوس کاربران زبان بیرون می‌ماند و از این رو غریب و غیر فصیح است. این مطلب با عبارتی که از تفتازانی بیان شد، سازگار است.

در جمع‌بندی دیدگاه دانشمندان بلاغت درباره واژگان غریب قرآن می‌توان گفت به باور آنان همه کلمات قرآن فصیح است و هیچ واژه غریب وحشی که فصاحت و بلاغت کلام را مختل کند، در آن به کار نرفته است. همچنین به دست آمد که غرابت کلمات غریب قرآن به یکی از سه حیث زمان، مکان و ساحت مربوط است و به همین دلیل، این کلمات در زمان نزول قرآن فصیح بوده است. البته ممکن است واژه‌ای از قرآن برای افرادی در ساحت، زمان یا مکانی خاص، غرابت داشته باشد، اما این واژه در ساحت، زمان یا مکانی دیگر غریب نیست و عدم غرابت مزبور، آن کلمه را در دایره کلمات فصیح نگه می‌دارد. با این بیان می‌توان از نسبیت در غرابت واژگان غریب به‌ویژه واژگان قرآنی سخن گفت. عبارت «لم یکن وحشی عندهم» در عبارت تفتازانی، بر مطلب یادشده دلالت دارد.

دیدگاه برگزیده

بلاغت همان طور که در تعریف لغوی آن بیان شد، به معنای رسیدن به حد نهایی و کمال است. اگر همین معنای بلاغت را وصف کلام بدانیم، کلامی بلیغ خواهد بود که در نهایت کمال خود قرار داشته باشد. انسان‌ها در وضعیت‌ها و موقعیت‌های مختلفی سخن می‌گویند و این اوضاع گوناگون و متنوع بر جنبه‌های مختلف سخن اثر می‌گذارد. اینکه کلام باید تأکید داشته باشد یا خیر، مختصر باشد یا مطول و از این قبیل، با توجه به این اوضاع و احوال تعیین می‌شود. همه سخنانی که با این اوضاع و احوال مطابقت دارند، در یک مرتبه نیستند. مثلاً در موقعیتی که لازم است کلام هم مطول باشد و هم مؤکد، کلامی که نه مطول است و نه مؤکد، نسبت به کلامی که یکی از این دو ویژگی را دارد، ضعیف‌تر است. همچنین همه آنها نسبت به کلامی که هردو ویژگی را با هم داراست، در مرتبه‌ای ضعیف‌تر جای دارند. در این فرض، کلامی بلیغ است که هردو خصوصیت را داشته باشد.

اگر مجموع شرایط اثرگذار بر یک سخن را احصا کنیم، مشاهده می‌کنیم که در هر موقعیت زبانی، دست‌کم یک کلام وجود دارد که شایسته‌ترین در آن موقعیت است؛ زیرا تا حد امکان، همه ویژگی‌هایی را که حال اقتضا می‌کند، داراست. تنها آن کلام است که می‌توان صفت «بلیغ» را برایش به کار برد؛ چراکه بالاترین حد ممکن از حیث امکانات زبانی را در یک موقعیت زبانی داراست؛ بنابراین هرچه کلام با مقتضای آن موقعیت زبانی مطابقت بیشتری داشته باشد، به کلام بلیغ نزدیک‌تر، و لذا کامل‌تر است. این سلسله‌مراتب از پایین‌ترین مرتبه تا بالاترین مرتبه که همان «کلام بلیغ» است، امتداد دارد.

در تعریف اصطلاحی بلاغت بیان شد که دانشمندان این علم، کلامی را بلیغ می‌دانند که فصیح و مطابق با مقتضای حال باشد. مراد بلاغیان از حال، منحصر در اغراضی است که معنای ثانوی کلام نامیده می‌شود و موضوع علم معانی است. به نظر می‌رسد آنچه در کلام مؤثر است، به اغراض ثانوی منحصر نیست که توضیح آن در ادامه خواهد آمد؛ بنابراین وجهی برای انحصار حال در معانی ثانوی وجود ندارد. با توجه به این نکته، اگر حال به معنای شرایط مؤثر در کلام باشد، باید هرآنچه را که به نحوی در ویژگی‌های متنوع یک کلام مؤثر است، در بر گیرد. براین اساس می‌توان کلام بلیغ را دقیقاً به کلامی که مطابق مقتضای حال است تعریف کرد. این تعریف از معنای لغوی بلاغت برخاسته است. به نظر می‌رسد «بلاغت» در کلام بلیغ، اصطلاح نیست و اصولاً به جعل اصطلاح در واژه بلاغت نیازی نیست؛ هرچند دانشمندان بلاغت به دلیل تعریفی که از بلاغت داشته‌اند، آن را یک اصطلاح می‌دانند.

دلیل عدول از معنای حال در کلام دانشمندان علم بلاغت، این است که با توجه به آنچه در ادامه بیان می‌شود، عوامل مؤثر در سخن به معانی ثانوی منحصر نیست و شرایط فصاحت کلمه و کلام را نیز شامل می‌شود. در دیدگاه مشهور، هر کلام بلیغی لزوماً فصیح است و از این رو امکان ندارد شرایط مؤثر در سخن، موجب اخلال در فصاحت شود.

پرواضح است که کلام بلیغ در هر موقعیت زبانی لزوماً زیباترین کلام از حیث ترفندهای زبانی و آرایه‌های ادبی نیست. فرض کنید شخصی در خطر است و متکلم باید با کلامش او را متوجه خطر سازد. مسلماً کلامی که لازم است در این موقعیت بیان شود، باید مخاطب را در سریع‌ترین زمان ممکن از خطر آگاه کند. در اینجا اگر سخن متکلم با تشبیه و استعاره و آرایه‌های لفظی و معنوی همراه باشد، کلام او، هرچند مخاطب آن را بفهمد، با مقتضای حال تطابق ندارد؛ زیرا در اینجا حال اقتضا می‌کند که کلام گوینده در سریع‌ترین زمان فهم شود؛ بنابراین چستی کلام بلیغ در هر موقعیت زبانی صرفاً به مؤلفه‌های اثرگذار بر کلام در آن موقعیت وابسته است.

غرض از اختراع زبان و استفاده از آن، اشتراک‌گذاری فهم است. متکلم برای فهماندن محتویات ذهن خود به مخاطب، از کلام استفاده می‌کند و مخاطب نیز از این کلام، مقصود گوینده را می‌فهمد. برای این تفاهم، لازم است کلام به‌گونه‌ای باشد که مخاطب آن را بفهمد. با توجه به فراوانی انسان‌ها در موقعیت‌های جغرافیایی مختلف، افراد موجود در یک موقعیت جغرافیایی برای تفاهم به‌ناچار از یک زبان استفاده می‌کنند؛ چراکه معقول نیست هردو نفر برای تفاهم، زبان مخصوص خود را اختراع کنند. همچنین جز در موقعیت‌های خاص، وضع علائم و الفاظ مختلف در یک زبان برای هردو نفر از کاربران آن زبان معقول نیست. از این رو کاربران زبان، انگیزه کافی دارند که از زبان معیار استفاده کنند و کلامشان با قواعد صرفی و نحوی زبانشان مطابق باشد؛ زیرا مراعات نکردن قواعد صرفی و نحوی، محل ارتباط زبانی است و چه‌بسا به فهم‌نشدن مقصود گوینده بینجامد. با توجه به این نکته، یکی از مؤلفه‌های اثرگذار در هر موقعیت زبانی، مطابقت آن با قواعد صرفی و نحوی است. به تعبیر دیگر، یکی از اجزای حال در هر موقعیت زبانی، تفاهم و ارتباط زبانی است که اقتضا می‌کند متکلم مطابق قواعد صرفی و نحوی سخن بگوید. براین اساس مطابقت با قواعد صرفی و نحوی که موجب فصاحت کلام می‌شود، در طول مطابقت با مقتضای حال است. برخلاف دیدگاه دانشمندان بلاغت که مطابقت با مقتضای حال را در عرض فصاحت کلام مطرح می‌کنند.

فرض کنید در وضعیتی لازم باشد از این قواعد عدول کنیم؛ به این صورت که حال، غلط صرفی یا نحوی را اقتضا داشته باشد. با توجه به نکته یادشده، در این وضعیت غلط صرفی و نحوی

مقتضای حال است و کلام فاقد غلط مزبور، بلیغ نیست و به نهایت درجه کمال خود نرسیده است؛ چون مطابق با مقتضای حال نیست. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که خطاب به زنانشان فرمودند: «لَيْتَ شِعْرِي أَتَيْتُكِ صَاحِبَةُ الْجَمَلِ الْأَذْبِ، تَخْرُجُ فَتَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوَاطِبِ؟» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸، ص ۱۱۳). واژه «الأذب» در این حدیث با «فک ادغام» به کار رفته است؛ درحالی که هم به لحاظ عرف استعمالی و هم به لحاظ قواعد صرفی، فک ادغام در آن جایز نیست؛ یعنی «الأذب» هم شاذ در قیاس است و هم شاذ در استعمال. پس این واژه به لحاظ صرفی، صحیح نیست و شرایط فصاحت کلمه را ندارد، اما با این همه به بلاغت کلام آسیبی نمی زند؛ زیرا این کلام مطابق مقتضای حال است و در منتها درجه ای که باید باشد قرار دارد. توجیهاتی برای این خروج از قاعده صرفی بیان شده است؛ از جمله هم وزن با «حواب» (ابن منظور، بی تا، ج ۱، ص ۳۷۳). لیکن دلیل بهتر این است که کلامی با این نقص فاحش، از کسی که امیر سخن است و کلامش در قله فصاحت و بلاغت قرار دارد، بیشتر در خاطره ها می ماند و چه بسا یکی از وجوه این غلط صرفی، ماندگار کردن این سخن در حافظه تاریخی مخاطبان و دیگر شنوندگان است (عشایری منفرد، ۱۳۹۸).

براین اساس اگرچه حال عموماً مطابقت با قواعد صرفی را اقتضا دارد، در این موقعیت خاص لازم است برخی قواعد صرفی نقض شود؛ بنابراین اگر حال اقتضا کرد که کلام مطابق قواعد دستور زبان باشد، مطابقت با دستور زبان از مصادیق مطابق بودن کلام با مقتضای حال، و شرطی برای بلاغت کلام است و در غیر این صورت، عدم مطابقت با قواعد صرفی، مصداق مطابقت با مقتضای حال است و در نتیجه، مطابق بودن با قواعد دستوری شرطی غیر از مطابقت با مقتضای حال نیست.

در مقابل، دانشمندان علم بلاغت مطابقت با قواعد صرفی و نحوی را بخشی از فصاحت کلمه و کلام می دانند و از آنجا که فصاحت را شرط بلاغت می شمارند، معتقدند که هر کلام بلیغی لزوماً باید مطابق با قواعد صرفی و نحوی باشد. پس در اینجا دو تفاوت بین دیدگاه برگزیده و دیدگاه مشهور وجود دارد: نخست اینکه مطابقت با دستور زبان، شرط بلاغت نیست، بلکه حال، به طور عمومی و نه همیشه، اقتضا می کند که کلام با قواعد دستوری مطابق باشد. دوم اینکه طبق دیدگاه برگزیده، هر کلام بلیغی لزوماً مطابق دستور زبان و در نتیجه فصیح نیست؛ درحالی که مشهور، هر کلام بلیغی را فصیح می داند.

مطلب پیش گفته در همه شرایطی که برای فصاحت کلام بیان شده، جاری است. استفاده از واژه غریب نیز همین گونه است. هر چند که حال عموماً به کارنبردن کلمات غریب را اقتضا

دارد، گاهی لازم است واژه غریبی در کلام وجود داشته باشد که در این صورت، کلام مشتمل بر واژه غریب، بلیغ است و استفاده نکردن از واژه غریب، مخل بلاغت کلام است؛ هرچند این استفاده نکردن برای فصاحت کلام لازم باشد؛ بنابراین مواردی وجود دارد که اگرچه کلام فصیح نیست، بلیغ است. البته این مطلب در صورتی است که فصاحت به همان معنای مورد نظر دانشمندان علم بلاغت باشد. به نظر می‌رسد تعریف دانشمندان مزبور از فصاحت کلمه و کلام دچار اشکال نیست؛ زیرا فصاحت لفظ، ویژگی خود لفظ فارغ از شرایط بیرونی آن است. پس اگر بخواهیم معنایی را که برای فصاحت مطرح می‌شود بپذیریم و بر ضرورت شرایط آن اصرار کنیم، باید معتقد باشیم که اگرچه کلام بلیغ غالباً فصیح است، این به معنای اشتراط فصاحت در بلاغت نیست.

بیان شد که در دیدگاه دانشمندان علم بلاغت، اگر کلمه‌ای غریب حسن نباشد، غریب وحشی خواهد بود؛ به این صورت که آن واژه افزون بر غرابت، گوش خراش نیز هست و طبع انسان از آن تنفر دارد. از نگاه ابن‌اثیر، کلمه‌ای در میان کاربران زبان رایج می‌شود که از غربال آنان گذشته باشد؛ چراکه آنان به دنبال واژگان زیبا و خوب‌اند و از استعمال واژگان قبیح پرهیز می‌کنند و از این‌رو کلمه قبیح در میان مردم رواج نمی‌یابد (ابن‌اثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۷۵). به نظر می‌رسد اقبال نکردن به یک واژه یا ترک آن می‌تواند دلایل دیگری نیز داشته باشد. بر این اساس نمی‌توان گفت هر کلمه‌ای که غریب حسن نیست، حتماً گوش خراش است. اگر غریب وحشی کلمه‌ای نامأنوس و گوش خراش دانسته شود، نمی‌توان از تقسیم واژه غریب به غریب حسن و غریب وحشی دفاع کرد؛ بنابراین می‌توان از کلمات غریبی سخن گفت که اگرچه گوش خراش نیستند، غریب زمانمند، مکانمند یا ساحتمند هم نیستند. اینکه چه کلماتی ذیل این قسم از غریب قرار می‌گیرند، نیازمند پژوهش دیگری است، اما تقسیم علمای بلاغت از این حیث، معیارهای منطقی تقسیم را دارا نیست.

بلاغت و عدم فصاحت در برخی عبارات منقول از معصومان □ جمع شده است. نقل می‌کنند که شخصی خدمت امام حسن و امام حسین □ رسید و اشعاری خواند که پر از کلمات غریب و نامأنوس عربی بود و حسنین □ نیز در جواب او، فی البداهه اشعاری را به همان سبک و با کلماتی از همان سنخ برای او خواندند که موجب تعظیم و احترام آن مرد عرب شد (نصیبی، ۱۴۱۹ق، صص ۲۴۲-۲۴۴). در این موقعیت که مسابقه مشکل‌سرایی و استفاده از کلمات نامأنوس و وحشی در شعر است، استفاده از الفاظ غریب و غیرفصیح، مخل بلاغت نیست؛ زیرا در این مقام، حال اقتضا می‌کند از چنین کلماتی استفاده شود؛ بنابراین عاری بودن

کلام از واژگان غریب، شرط بلاغت کلام نیست و طبق مقتضای حال، کلام بلیغ غالباً از چنین کلماتی عاری، و گاه واجد آنهاست.

ممکن است اشکال شود که غرابت کلمه و به تبع آن فصاحت کلمه، اموری نسبی‌اند؛ زیرا ممکن است کلمه‌ای برای شخصی غریب و غیرفصیح، و برای دیگری مأنوس و فصیح باشد. براین اساس آنچه در این روایت بیان شده، نمی‌تواند شاهی بر ادعای استفاده از الفاظ غریب در کلام بلیغ باشد. کلام ابن‌اثیر در مقابل این اشکال قرار دارد که فصاحت را وصف خود کلمه می‌داند و به شدت با نسبیت در غرابت کلمه مخالف است. از نظر او کلمه‌ای فصیح است که برای همه فصیح باشد. پس فصاحت نسبی نیست (ابن‌اثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۸۰). از دیگر سو اگر فصاحت نسبی باشد، نمی‌توان از غرابت مکانمند یا زمانمند دفاع کرد؛ زیرا اگر کلمه‌ای نزد گروهی غریب باشد، پس برای آنان فصیح نیست و در نتیجه بلیغ هم نخواهد بود؛ هرچند آن کلمه نزد دیگران فصیح باشد.

بیان شد که غرابت مکانمند و زمانمند راه‌حل دانشمندان علم بلاغت در توجیه بلاغت قرآن کریم است که اگر در آن خدشه شود، دیدگاه آنان ابطال می‌گردد. اگر از نسبیت در فصاحت چشم‌پوشیم، غرابت الفاظ غریب به آگاهی مخاطب بر معنای الفاظ غریب وابسته نیست؛ بنابراین اگرچه مخاطب اشعار حسنین □ معنای آن کلمات را می‌داند، الفاظ به‌کاررفته غریب و غیرفصیح‌اند.

بیان شد که برخی واژگان به‌کاررفته در قرآن کریم برای اهل حجاز نامفهوم بوده و در قبایل دیگر عرب رواج داشته است. پس این کلمات برای اهل حجاز، غرابت مکانمند دارد، اما استفاده از آنها به دلایل پیش‌گفته و احتمالاً به دلایلی دیگر، مطابق مقتضای حال است. افزون بر این واژگان، کلمات دیگری هم در قرآن کریم وجود دارد که به‌نظر می‌رسد در قبایل غیرحجازی نیز چندان متداول نبوده است که از باب نمونه می‌توان به دو واژه «ضیزی» در آیه «تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى» (سوره نجم، آیه ۲۲) و «ضحکت» در آیه «وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكْتُ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ» (سوره هود، آیه ۷۱) اشاره کرد.

درباره کلمه «ضیزی» گفته می‌شود که گوش‌نواز نیست (ابن‌اثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱، صص ۱۶۱-۱۶۲؛ تفتازانی، ۱۴۱۶ق، صص ۱۹-۲۰) و اعراب به‌دلیل نازیبایی‌اش از آن استفاده نکرده‌اند (مطعنی، ۱۳۸۸ش، ص ۱۸۸). براین اساس و طبق اصطلاح ابن‌اثیر و تفتازانی، این واژه وحشی غلیظ و غیرفصیح است، اما استعمال آن به بلاغت قرآن ضرری نمی‌زند. دلایلی برای استعمال این واژه غریب در این آیه بیان شده است که نشان می‌دهد استفاده از آن در اینجا نه‌تنها

صحیح و مطابق با مقتضای حال است، بلکه کاربرد کلمه‌ای غیر از آن، مخل بلاغت است (مطعنی، ۱۳۸۸ش، ص ۱۸۹؛ ابن‌اثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۶۲). این آیه در پاسخ کسانی نازل شده که پسران را برای خود و دختران را برای خدا می‌دانستند. از دلایل جالب توجه برای استفاده از این واژه غریب در این آیه، تقسیم عجیب و ناپذیرفتنی این افراد است؛ بنابراین غرابت معنا در این آیه با غرابت لفظ هماهنگ است؛ به طوری که گویی غرابت لفظ بر غرابت معنا و عجیب و غیرمنطقی بودن این تقسیم دلالت دارد (رافعی، ۱۴۲۱ق، صص ۱۶۲-۱۶۳؛ مطعنی، ۱۳۸۸ش، ص ۱۸۹). البته برخی نیز موافقت اواخر کلمات سوره را دلیل این واژه‌گزینی دانسته‌اند (ابن‌اثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۶۲).

درباره معنای واژه «صَحِکَتْ» در آیه «وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ» (سوره هود، آیه ۷۱)، چند احتمال مطرح شده است (ابن‌جوزی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۳۸۶)، اما آنچه نخست از واژه «ضحکت» به ذهن تبادر می‌کند، معنای خندیدن است. بر اساس این احتمال، معنای آیه این است که همسر حضرت ابراهیم $\square$ ایستاده بود، سپس خندید، سپس او را به اسحاق بشارت دادیم. در این احتمال، مشخص نیست که چرا خندیدنی که طبیعتاً باید بعد از بشارت به فرزند باشد، قبل از آن رخ داده است. به چه دلیل ایشان درحالی که ایستاده بود، خندید و بر فرض وقوع چنین فعلی، مراد خداوند از بیان این خندیدن در آیه و ارتباط آن با قبل و بعدش چیست؟ در پاسخ این سؤال، وجوه مختلفی بیان شده است که هیچ‌یک پذیرفتنی نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰، ص ۳۲۳). احتمال دیگر در کلمه «صَحِکَتْ» حائض شدن است (ابن‌منظور، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۴۶۰؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۴۲۴؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۵۸). در این صورت معنای آیه چنین است: همسر حضرت ابراهیم $\square$ ایستاده بود و به گفت‌وگوی همسرش با مهمانان گوش می‌داد، سپس حائض شد و پس از آن، او را به اسحاق بشارت دادیم. عادتاً هیچ زنی به سن همسر حضرت ابراهیم $\square$ باردار نمی‌شود. از این رو بشارت به فرزند برای او امری غریب بود. علت حائض شدن او نیز شاید این باشد که آمادگی لازم برای شنیدن و پذیرش چنین بشارتی در وی به وجود آید (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰، ص ۳۲۳؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۴۶۱). روشن است که این احتمال تا چه میزان پذیرفتنی‌تر از احتمال پیشین است.

واژه «صَحِکَتْ» مشترک لفظی است و در مشترک لفظی به تعداد معانی واژه، وضع جداگانه صورت گرفته است و به ازای هر معنا یک لفظ به شمار می‌آید. از سویی غریب بودن واژه به اعتبار معنای آن است. از این رو ممکن است واژه‌ای مشترک، در معنایی مأنوس و در معنای دیگر غریب باشد. واژه «ضحکت» به معنای حائض شدن غریب است. نقل شده است که در کلام عرب

«ضحکت» هرگز به معنای «حاضت» نیامده است؛ مگر در این آیه (ابن‌درید، ۱۹۸۷م، ج ۱، ص ۵۴۶). همچنین فراء گفته است که این معنا را از هیچ فرد قابل اعتمادی نشنیده است (فراء، ۱۹۸۰م، ج ۲، ص ۲۲). البته شواهدی از شعر عرب برای این معنا ذکر شده است و بحث‌هایی درباره آن وجود دارد (ابن‌منظور، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۴۶۰). دلیل استفاده از این واژه غریب در قرآن کریم می‌تواند همان وجهی باشد که برای کلمه «ضیزی» بیان شد؛ بدین صورت که غرابت لفظ با غرابت معنا هماهنگ بوده، نشان‌دهنده آن است.

واژه‌گزینی متکلم بلیغ به خصوص بلیغ‌ترین متکلمان، یعنی خدای متعال و معصومان □، بسیار دقیق، و با مقتضای حال کاملاً مطابق است. گزینش کلمات قرآن به قدری دقیق است که گویا این جایگاه برای آن کلمه آفریده شده است و هیچ لفظی نمی‌تواند به جای آن قرار گیرد (بدوی، ۲۰۰۵ق، ص ۵۱). بعضی از کلمات قرآن به گونه‌ای است که در غیر از قرآن عیب‌ناک است، اما همین واژه‌ها در قرآن زیباست (مطعنی، ۱۳۸۸ش، ص ۱۸۷)؛ بنابراین کلامی بلیغ است که در آن شایسته‌ترین واژه‌ها با توجه به اوضاع و احوال مختلف، گزینش شده باشد. اینکه هر واژه چرا در جایگاه خاص خود قرار گرفته و چرا این واژه به جای سایر واژگان هم معنا استعمال شده، سؤالی است که درباره هر کلمه از کلمات متکلم بلیغ به خصوص درباره قرآن باید پرسید. مهم این است که این واژه به همان صورت باید در آن مکان باشد؛ زیرا شرایط و حالاتی، آن را اقتضا کرده است و لذا گزینش این واژه به مجموع شرایطی باز می‌گردد که در واژه‌گزینی تأثیر دارد.

با توجه به آنچه بیان شد، ما در قرآن با کلماتی روبه‌رو هستیم که حتی با تقسیم غریب به حسن و قبیح نیز نمی‌توان از فصاحت آنها دفاع کرد؛ زیرا این کلمات، طبق اصطلاح دانشمندان بلاغت، غریب حسن نیستند؛ بنابراین راه‌حل دانشمندان بلاغت برای گریز از غرابت برخی الفاظ قرآن پذیرفتنی نیست. اینکه دانشمندان بلاغت در توجیه کلمات غریب قرآن تا این حد به توجیهات ناپذیرفتنی دچار شده‌اند، به دلیل مبنای آنان در اشتراط فصاحت در بلاغت است. آنان فصاحت را شرط بلاغت، و قرآن را کلامی بلیغ می‌دانند. از این رو مجبورند کلمات غریب آن را توجیه کنند.

اگرچه کلام بلیغ مقتضی فصیح بودن است، مشخص نیست اینکه هر کلام بلیغی باید فصیح هم باشد بر چه مبنایی استوار است. به نظر می‌رسد فصاحت، بخشی از مقتضای حال در عموم سخنان است؛ نه شرطی در عرض آن. بر این مبنا ممکن است گاهی حال، کلامی غیرفصیح را اقتضا کند که در این صورت، فصاحت مخل بلاغت کلام خواهد بود.

نتیجه

کلام بلیغ در معنای لغوی با معنای اصطلاحی آن تفاوتی ندارد. کلام بلیغ یعنی کلامی که به حد نهایت کمال خود رسیده است که این معنا مطابق معنای لغوی آن است. در هر موقعیت زبانی، عوامل مختلفی بر کلام مؤثرند. بر اساس شرایط مختلف و متنوعی که بر یک کلام اثرگذار است، در هر موقعیت زبانی دست‌کم یک کلام وجود دارد که تا حد امکان همه آن عوامل مؤثر بر کلام را در بر دارد. کلامی بلیغ است که تا حد امکان با همه این مقتضیات مطابق باشد. «حال» عبارت است از هرآنچه در گزینش خصوصیات یک کلام مؤثر است؛ بنابراین کلام بلیغ باید بیش از هر سخنی با مقتضای حال خود مطابق باشد. این تعریف برای حال از تعریف دانشمندان بلاغت عام‌تر است؛ چراکه حال در دیدگاه آنان صرفاً شامل مواردی است که در معنای ثانوی کلام مؤثر است، اما در تعریف برگزیده، همه موارد مؤثر را شامل می‌شود.

مطابقت با قواعد صرفی و نحوی، بخشی از مقتضای حال است؛ نه امری در عرض آن. حال عموماً مقتضای مطابقت کلام با قواعد صرفی و نحوی است. با این‌همه گاهی حال اقتضا می‌کند که کلام با برخی از این قواعد تطابق نداشته باشد. در آن موقعیت زبانی خاص، کلامی بلیغ است که با آن قواعد صرفی و نحوی مطابق نباشد و کلام فصیحی که با همه قواعد صرفی و نحوی مطابق است، بلیغ نخواهد بود. این مطلب درباره دیگر شرایط فصاحت کلمه و کلام، از جمله غرابت نیز صادق است. حال غالباً فصاحت و به‌کارنبردن واژگان غریب را اقتضا می‌کند، ولی گاهی ممکن است استفاده از واژگان غریب را اقتضا کند. در این صورت استعمال واژه غریب، اگرچه فصاحت را مختل می‌کند، اما برای بلاغت کلام لازم است. بر این اساس تنها ملاک بلاغت کلام، مطابقت آن با مقتضای حال است و فصاحت، شرطی در عرض آن نیست، بلکه حال عموماً فصاحت کلمه و کلام را اقتضا می‌کند. به تعبیر دیگر فصاحت عموماً مقتضای حال است، اما در شرایطی خاص نیز حال، عدم فصاحت کلام را اقتضا دارد.

قرآن در نهایت بلاغت قرار دارد و واژه‌گزینی آن، بر اساس حکمت و مطابق با مقتضای حال است. عموم واژگان قرآن فصیح‌اند، ولی واژگان غریب نیز در آن یافت می‌شود. برخی از این واژه‌ها غرابت مکانمند دارد و در قبیله‌ای غریب، اما در قبیله‌ای دیگر متداول بوده و وجود مصلحت‌هایی استفاده از این واژگان را در قرآن کریم اقتضا کرده است. همچنین برخی دیگر از واژگان قرآن غرابت ساختمند دارد، به این صورت که کاربرد آنها در قرآن بی‌عیب است، اما در موقعیت‌های دیگر پذیرفته نیست. افزون بر این‌ها ممکن است گفته شود که در قرآن از کلمات غریب غیرحسن نیز استفاده شده است، ولی باید توجه داشت که هرچند استعمال این الفاظ مخالف با فصاحت است، می‌توان از بلاغت آنها دفاع کرد.

منابع

١. قرآن كريم.
٢. ابن اثير، نصرالله بن محمد. (١٤١٩ق). المثل السائر في أدب الكاتب والشاعر (محقق: كامل محمد محمد عويضة). دار الكتب العلمية.
٣. ابن انباري، محمد بن قاسم. (٢٠١٠م). ايضاح الوقف والابتداء في كتاب الله عز و جل (محقق: احمد حسن مهدي). دار الكتب العلمية.
٤. ابن جنى، ابوالفتح عثمان. (٢٠٠٨م). الخصائص (محقق: عبدالحميد هنداوى). دار الكتب العلمية.
٥. ابن جوزي، عبدالرحمن بن علي. (١٤٢٢ق). زاد المسير في علم التفسير (محقق: عبدالرزاق مهدي). دار الكتاب العربي.
٦. ابن دريد، محمد بن حسن. (١٩٨٧م). جمهرة اللغة. دار العلم للملايين.
٧. ابن فارس، ابوالحسن احمد. (١٤٠٤ق). معجم مقاييس اللغة (محقق: عبدالسلام محمد هارون). مكتب الأعلام الإسلامي.
٨. ابن منظور، محمد بن مكرم. (بى تا). لسان العرب. دار الفكر.
٩. ابو عبيد، قاسم بن سلام. (بى تا). فضائل القرآن. دار الكتب العلمية.
١٠. بدوى، احمد احمد. (٢٠٠٥م). من بلاغة القرآن. نهضة مصر.
١١. بيهقي، احمد بن حسين. (١٤٢١ق). شعب الإيمان (محقق: ابوهاجر محمد سعيد زغلول). دار الكتب العلمية.
١٢. تفتازانى، مسعود بن عمر. (١٣٩٧ش). مختصر المعاني (شرح تلخيص المفتاح) (محقق: ماهر محمد عدنان عثمان). مند.
١٣. تفتازانى، مسعود بن عمر. (١٤١٦ق). المطول. مكتبة الداورى.
١٤. جاحظ، عمرو بن بحر. (٢٠٠٢م). البيان والتبيين (محقق: على بو ملحم). دار و مكتبة الهلال.
١٥. جاحظ، عمرو بن بحر. (٢٠٠٣م). الحيوان. دار الكتب العلمية.
١٦. جوهرى، اسماعيل بن حماد. (١٤٠٤ق). الصحاح (محقق: احمد عبدالغفور عطار). دار العلم للملايين.
١٧. خطيب قزويني، محمد بن عبدالرحمن. (٢٠١٠م). الايضاح في علوم البلاغة، المعاني والبيان والبديع (محقق: ابراهيم شمس الدين). دار الكتب العلمية.

۱۸. دسوقی، محمد. (۱۴۲۸ق). حاشیه الدسوقی علی مختصر المعانی (محقق: عبدالحمید هنداوای). المكتبة العصرية.
۱۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (بی تا). مفردات ألفاظ القرآن (محقق: صفوان عدنان داوودی). دار الشامیة.
۲۰. رافعی، مصطفی صادق. (۱۴۲۱ق). إعجاز القرآن والبلاغة النبویة. دار الكتب العلمیة.
۲۱. زركشى، محمد بن بهادر. (۱۴۱۰ق). البرهان في علوم القرآن. (محققان: یوسف عبدالرحمن مرعشلی، و جمال حمدی ذهبی، و ابراهیم عبدالله کردی). دار المعرفة.
۲۲. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. (۱۴۲۱ق). الإیتقان في علوم القرآن (محقق: فواز احمد زمزلی). دار الكتاب العربی.
۲۳. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. (بی تا). الإیتقان في علم أصول النحو. أدب الحوزة.
۲۴. سیالکوتی، عبدالحکیم. (۱۴۰۴ق). حاشیة السیالکوتی علی کتاب المطوّل. منشورات الشریف الرضی.
۲۵. صنعانی، عبدالرزاق بن همام. (۱۴۱۱ق). تفسیر القرآن العزیز (محقق: عبدالمعطی امین قلجی). دار المعرفة.
۲۶. طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷ق). المیزان في تفسیر القرآن. دفتر انتشارات اسلامی.
۲۷. عسکری، حسن بن عبدالله. (۱۴۰۰ق). الفروق في اللغة. دار الآفاق الجدیدة.
۲۸. فراء، یحیی بن زیاد. (۱۹۸۰م). معانی القرآن (محققان: محمدعلی نجار، و احمد یوسف نجاتی). الهيئة المصرية العامة للكتاب.
۲۹. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۵ق). القاموس المحيط. دار الكتب العلمیة.
۳۰. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۶ق). بصائر ذوی التمییز في لطائف الكتاب العزیز (محققان: محمدعلی نجار و عبدالعلیم طحاوی). وزارة الأوقاف جمهورية مصر العربية والمجلس الأعلى للشؤون الإسلامية.
۳۱. فیومی، احمد بن محمد. (۱۴۱۴ق). المصباح المنیر في غریب الشرح الكبير للرافعی. مؤسسة دار الهجرة.
۳۲. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار □ (مصححان و محققان: محمد باقر محمودی، و دیگران). دار احیاء التراث العربی.
۳۳. مدرس افغانی، محمدعلی. (۱۳۶۲ش). المدرس الأفضل فیما یرمز و یشار الیه في المطول. دار الكتاب.
۳۴. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد. (۱۴۱۴ق). تاج العروس من جواهر القاموس (محقق: علی شیری). دار الفكر.

۳۵. مصطفوی، حسن. (۱۴۳۰ق). التحقيق في كلمات القرآن الكريم. دار الكتب العلمية.
۳۶. مطعنی، عبدالعظیم ابراهیم محمد. (۱۳۸۱ش). ویژگی‌های بلاغی بیان قرآنی (مترجم: سید حسین سیدی). سخن.
۳۷. مطلوب، احمد. (۲۰۰۰م). معجم المصطلحات البلاغية وتطورها. مكتبة لبنان ناشرون.
۳۸. معرفت، محمد هادی. (۱۳۸۱ش). التمهيد في علوم القرآن. مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهيد.
۳۹. نصیبی، محمد بن طلحة. (۱۴۱۹ق). مطالب السؤول في مناقب آل الرسول □ (مصحح: عبدالعزيز طباطبائي). مؤسسة البلاغ.
۴۰. هاشمی خراسانی، حجت. (۱۳۷۰ش). مفصل (شرح مطول). حاذق.
۴۱. هاشمی، احمد. (۱۳۸۱ش). جواهر البلاغة. مركز مدیریت حوزه علمیه قم.

